

اولین دیدار

سید محمد رضا رضوانی خراسانی ۷۴ بهار زندگی اش را پشت سر گذاشته و از اولین روزی که به رادیو گوش کرده، حدود شصت و اندی سال می گذرد. او هم مانند بسیاری از افراد آن زمان از دیدن جعبه ای جادویی که صدا از آن بیرون می آمده، تعجب کرده و از همان دوران جذب این جادوی زمانه اش شده است: «دایی ای داشتم به نام صادق علی شاه که مداح و شاهنامه خوان بسیار معروفی در آن زمان بود. پاتوقش در یکی از قهوه خانه های کوچه سیابون بود. یک روز که همراهش به این قهوه خانه رفتم، رادیو را دیدم؛ جعبه ای که صدا از آن بیرون می آمد. هر چه پشت آن را نگاه کردم، کسی را ندیدم که علت صدا باشد.» بعد از همین دیدار ساده بوده است که رضوانی عاشق رادیو می شود.

او در خانه از رادیو یا همان جعبه جادویی برای مادرش تعریف می کند و از آن خدا بیامرز می خواهد که برایش رادیویی تهیه کند، حتی او را به قهوه خانه می برد تا رادیو را از نزدیک ببیند: «آن قدر در خانه از رادیو صحبت کردم تا مادر خدا بیامرز مرا رضی کردم که به همراهم بیاید تا رادیو را در آن قهوه خانه نزدیک خانه دایی ام ببیند. وقتی از آنجا بیرون آمدیم، گفتم من هم یکی از این رادیو ها می خواهم. آن زمان رادیو، کالایی تجملاتی محسوب می شد و هر کسی توان پرداخت قیمت آن را نداشت و از هر صد خانه یکی رادیو داشت و همه برای گوش کردن به اخبار جمع می شدند دور رادیو. مادر من قابله بود و وضع مالی مان این اجازه را می داد که بتوانیم یکی از آن رادیو ها در خانه داشته باشیم. بالاخره با هم به بازار رفتیم و یک رادیو آندریای خوش رنگ برایم خرید.» آن روزها رادیو دو ساعت بیشتر برنامه نداشت و فقط اخبار مهم را برای شنوندگانش پخش می کرد اما همان چند ساعت برنامه هم چیزی از جذابیت رادیو نمی کاست و برعکس هر روز بر خیل مشتاقانش می افزود.

باشکاردی کردن، تعمیرات را یاد گرفت

اولین رادیویی که مادرش برای او تهیه می کند، عمر چندانی نداشته، زیرا او از سر کنج کاوی پیچ و مهره های رادیو را دور از

چشم همه باز می کند تا ببیند گوینده صدا چطور خودش را در رادیو جادو داده و صدا چطور بیرون می آید: «چندین رادیو را خراب کردم تا ببینم چطور کار می کند.» او آن قدر عاشق رادیو بوده که بیشتر وقتش را صرف جستجو درباره این جعبه جادویی می کرده: «به دبیرستان امیرکبیر می رفتم و هر روز مسیر خانه به مدرسه ام از خیابان خسروی بود. در آن خیابان، کریمی نامی بود که هم رادیو می فروخت و هم تعمیر می کرد. یک روز دلم را به دریا زد و به او پیشنهاد دادم که کنار دستش شاگردی کنم. او هم قبول کرد. از فردای آن روز کارم این بود که بعد از تعطیل شدن مدرسه، عصرها می رفتم دم مغازه اش و کار یاد می گرفتم. او اولین فردی بود که در مشهد، مغازه رادیو فروشی و تعمیراتش را داشت.» وقتی صحبت از مغازه کریمی و خاطره های آن دوران می شود، لبخندی می زند و می گوید: «کار کردن در کنار کریمی یک حسن هم داشت و آن هم این بود که رادیو هایی را که در خانه خراب کرده بودم، زیر نظر او ستا تعمیر می کردم. همین شد که کار را یاد گرفتم.»

با دستمزد رادیو خریدم

خرید اولین رادیویش را به خوبی به یاد دارد. مگر می شود او که عاشقانه رادیو هایش را دوست دارد، تاریخ خرید یکی از عزیز هایش را از یاد ببرد؟ خاطره خرید اولین ها همیشه در ذهن می ماند: «بعد از چند ماه کار کردن و جمع کردن دستمزد هایم توانستم مبلغ خرید یک رادیو آندریا را جمع کنم. چون کریمی تنها فردی بود که رادیو داشت، از خودش یک رادیو سبز کاهویی خریدم.» او هنوز هم آن رادیو آندریای سبز کاهویی را آکبند دارد. باورتان می شود؟ بعد از گذشت این همه سال رادیو سالم است و مثل روز اولی که از کارخانه بیرون آمده، کار می کند: «دلم نمی آید روشنش کنم؛ به همین خاطر از جعبه در نیاوردمش و همان طور نگه داشتمش.» و این سر آغازی برای این مجموعه دار رادیو می شود تا به جمع آوری سایر رادیو ها بپردازد. رضوانی برخی رادیو ها را با پول توجیبی اش تهیه کرده و پول برخی از آن ها را هم که خیلی زیاد بوده، از مادرش گرفته است.

کارم در راستای علاقه ام بود

رضوانی شغل آینده اش را در راستای علاقه اش انتخاب می کند: «سال ۴۲ وارد ارتش شدم. بعد از سپری کردن یک دوره مقدماتی در ارتش و با توجه به علاقه به کارهای فنی، رشته مخابرات را انتخاب کردم و در این زمینه دوره های مختلفی را در کشورهای دیگر دیدم. در آن کشورها هم اگر رادیویی می دیدم، می خریدم و هزینه گمرک نمی دادم و فقط هزینه خریدش را پرداخت می کردم.» او رادیو هایی ساخت آلمان، انگلیس و آمریکا دارد اما بیشتر رادیو ها آلمانی است؛ به همین خاطر رادیو هایی دارد که به گفته خودش، شاید حتی در آمریکا هم که سازنده آن است، وجود نداشته باشد: «اگر آمریکاییان که چنین رادیویی دارم، هم وزنش طلا به من می دهد.»

رادیو هایی که از اصفهان آمدند

مجموعه دار قدیمی رادیو تعریف می کند که برخی از این رادیو ها را از اصفهان خریده است: «هنگامی که انقلاب پیروز شد، بسیاری از افراد خارجی مقیم ایران، قصد خروج از کشور مان را داشتند؛ به همین خاطر وسایلشان را به فروش گذاشته بودند و به خصوص اصفهان که افراد خارجی بیشتری در آن ساکن بودند، بنابراین حدود ۵۰ رادیو را از اصفهان خریدم؛ البته از هر کجا که پیشنهاد خرید داشته باشم، آن را بررسی می کنم.»

دوران دبشی کردم

او تنها شهروند مشهدی است که رادیو های قدیمی از هر نوعی را تعمیر می کند، آن هم با وسایل و قطعات اصلی اش: «آن روزها که به جمع آوری رادیو و تعمیرش رو آورده بودم، احساس می کردم روزی این رادیو ها عتیقه می شود؛ به همین خاطر قطعات یدکی بسیاری خریدم. الان هر نوع و مدل از رادیو، گرام، رادیو گرام، رادیو گرام مبله، رادیو صحرایی، رادیو گوشه، ضبط ریلی و... را می توانم با قطعات اصلی شان تعمیر کنم. در حال حاضر هم یک قسمت از پارکینگم را به قطعات یدکی اختصاص داده ام.»

سمیرا منشادی - پام را که از پله های زیرزمین منزل حاج آقا رضوانی پایین می گذارم، با دیدن رادیو های قدیمی کلکسیونر محله کامیاب، به یکباره به سال های قبل بر می گردم، همان شب هایی که تا پاسی از شب کنار رادیو می نشستم و به برنامه «راه شب» گوش می دادم یا روز های جمعه که لحظه شماری می کردم تا برنامه «صبح جمعه با شما» با صدای مرحوم نوذری پخش شود. یاد فرهنگ مهر پرور، یاد امیرز عبدالمطعم می افتم. یاد قصه های «ظهر جمعه» که محمد رضا سرشار آن را این گونه آغاز می کرد: «روایان اخبار و نقلات آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار و صرافان بازار معانی، گردونه کلام را این گونه به چرخش در آورده اند که...»

یاد حیاط قدیمی پدر بزرگم می افتم که شب های تابستان، رادیویش را بیرون می آورد و با دقت تمام اخبار را گوش می کرد. آخر جنگ بود و کشور مان هر روز ایستن حادثه ای جدید. او هر روز تا با رادیو ترانزیستوری اش اخبار را گوش نمی کرد، پایش را از چهار چوب در اتاق بیرون نمی گذاشت و به سر کار نمی رفت. بوی چوب رادیو های قدیمی رضوانی، این ارتشی باز نشسته، مرا با خودش به سال های کودکی ام می برد؛ همان سال هایی که هم سن و سال های من تنها انیس و مونس شب های بلند تابستان و شب های سرد زمستانشان، رادیو دو موجشان بود.

رضوانی هم جلوی هر کدام از رادیو هایش که می ایستد، گویی خاطرات برایش زنده می شود و با لبخند شیرینی از کنار آن ها می گذرد و تنها به گفتن این جمله بسنده می کند که: «همه شان برایم عزیز هستند و با هر کدام کلی خاطره دارم.» امروز آمده ایم تا با این کلکسیونر رادیو به کب و گفت بنشینیم.

گفتگوی سید محمد رضا رضوانی مجموعه دار مشهدی

که کلکسیونریش مجموعه ای از ۵۰۰ رادیو و ۱۰۰۰ گرام است

روی موج خاطره

